

# پس از اختراع گویا

علی رحمانی فیروزجاه

مجموعه مقالات علمی  
پژوهشی و تحقیقاتی  
در زمینه علوم انسانی  
و مطالعات اجتماعی

## مقدمه

هدف این مقاله بررسی پساساختارگرایی<sup>۱</sup> و معرفی مختصر اندیشه‌های صاحب‌نظران این حوزه فکری است. هرچند در دوره‌های اخیر هر آنچه در وصف نگنجد پیشوند پست<sup>۲</sup> به آن داده و آزاد و یله رهاش می‌کنند، اما این مقاله سعی می‌کند تا حدودی چهارچوب‌ها و ویژگی‌های دیدگاه مزبور را معین و مشخص نماید.

پساساختارگرایی به‌عنوان یکی از عناصر فکری پست‌مدرنیسم واکسنشی به اندیشه قدیمی تفکر ساختارگرایی اندیشه مدرن است، لذا برای درک صحیح پساساختارگرایی باید نقبی به مدرن و شیوه تفکر آن، یعنی ساختارگرایی زد. به همین خاطر این مقاله سعی می‌کند که ابتدا مروری کوتاه بر اندیشه فلسفی مدرن و تفکر ساختارگرایی نموده و سپس شیوه تفکر پساساختارگرایی را تشریح نماید، نقدهای آن را بر ساختارگرایی مورد بررسی قرار داده و در نهایت، به بررسی اندیشه دو تن از متفکران بزرگ پساساختارگرایی، یعنی دریدا و فوکو بپردازد.

## ساختارگرایی

ساختارگرایی یک مکتب فکری و شیوه اندیشیدن است که ریشه در چهار حوزه فکری نزدیک به هم دارد که عبارتند از:

۱. مردم‌شناسی انگلیسی و فرانسه

۲. جامعه‌شناسی فرانسه؛ گنت و دورکیم

۳. ریشه‌های فلسفی کانت

۴. زبان‌شناسی دو سوسور

از آنجایی که مردم‌شناسی انگلیسی و فرانسه و نیز جامعه‌شناسی فرانسه قدری شناخته‌شده‌تر هستند، در این بخش فقط به ریشه‌های فلسفی ساختارگرایی و زبان‌شناسی دو سوسور و تأثیر آن‌ها بر ساختارگرایی و نیز شکل‌گیری پساساختارگرایی بحث خواهیم کرد.

## ریشه‌های فلسفی ساختارگرایی

هرچند ساختارگرایی ریشه در افکار کانت دارد، ولی کانت

نیز این اندیشه را در نقد و بررسی افکار فلسفی دکارت مطرح نموده است، لذا برای شناخت اندیشه ساختارگرایی کانت باید نقبی کوتاه بر اندیشه دکارت زد.

دکارت سعی نمود که در فلسفه خویش حقیقتی تزلزل‌ناپذیر بنیان نهد و روش<sup>۳</sup> مستحکمی برای رسیدن به این حقیقت پیدا نماید. شاید کل فلسفه دکارت و به عبارتی، حقیقت تزلزل‌ناپذیر فلسفه وی و روش دستیابی به این حقیقت، در جمله معروف دکارت خلاصه شود که گفته بود «فکر می‌کنم، پس هستم»<sup>۴</sup> «حقیقت تزلزل‌ناپذیر و نقطه ثابت ارشمیدسی که مطلوب دکارت بود، خود انسان و یقین او به خود است»<sup>۵</sup> و راه رسیدن یقین به خود فکر انسان است. دکارت در جمله کوتاه «فکر می‌کنم» اپیستمولوژی و هستی‌شناسی‌ای را بنیان نهاد که در واقع بنیان عصر جدید یا عصر مدرن بود که آن را از سایر اعصار متمایز می‌کرد. در این جمله، انسان بنیان هستی معرفی می‌شود و فکر تنها روشی قابل اطمینان برای رسیدن به این حقیقت، برعکس دوران گذشته که خدا، پدیده‌های انتزاعی و موهوم، بنیان هستی قرار می‌گیرند و راه‌های متفاوتی نظیر ایمان، وحی و تعالیم دینی روش رسیدن به حقیقت بودند. دکارت در این‌جا انسان را به‌عنوان سوژه مطرح کرد که همه موجودات به او قائم و معتبرند؛ سوژه موجودی است که هوشیار و عاقل است و از جبرهای تاریخی و فرهنگی آزاد می‌باشد.

کانت همه تلاش خود را جهت شناخت عقل یا خرد به کار می‌بندد. به عبارتی، فلسفه کانت بیش‌تر به بحث اپیستمولوژیک می‌پردازد. وی در کتاب معروف خود یعنی «سنجش خرد ناب» خرد را بنیان اصل‌های همه شناخت‌ها می‌داند: «ارغنون خرد ناب عبارت خواهد بود از سرمجموع آن اصل‌ها که بر طبق آن‌ها همه شناخت‌های ناب پرتوم بتوانند الفنجیده شوند و واقعاً هستی‌پذیرند»<sup>۶</sup> و به همین خاطر وی بیان دارد که «من منحصرأ نه به خود خرد و اندیشیدن ناب می‌پردازم»<sup>۷</sup>. کانت در این کتاب به

## نکته برجسته در فلسفه معاصر توجه به عنصر زبان است؛ نکته‌ای که در فلسفه گذشته مورد غفلت قرار گرفته یا کم‌تر به آن توجه شده است

چون ویتگنشتاین، نیچه، هایدگر، سوسور، لاکان، دریدا و... با تعبیرهای متفاوت مورد توجه قرار می‌گیرد و اندیشمندانی چون هایدگر زبان را خانه وجود می‌دانند. لاکان نیز بر این باور است که «سوژه نمی‌تواند بدون زبان یک سوژه انسانی باشد».<sup>۱۱</sup>

در این جا پرداختن به عنصر زبان در اندیشه متفکران فوق نه جایز است و نه وافیه به مقصود، لذا ما فقط به اندیشه یکی از متفکران که اندیشه‌اش ارتباط مستقیمی با ساختارگرایی و به دنبال آن پساساختارگرایی دارد می‌پردازیم. یکی از مهم‌ترین اندیشمندانی که با مطالعه زبان و نظریه‌پردازی در مورد آن بر ساختارگرایی تأثیر گذاشت. زبان‌شناس معروف، فردینان دوسوسور بود. برعکس زبان‌شناسان گذشته که برای فهم زبان به تاریخ و گذشته آن زبان رجوع می‌کردند، سوسور به مناسبات اجزای مختلف یک زبان پرداخت. بر همین اساس وی زبان را به بخش زبان و گفتار تفکیک نموده که عمل سخن گفتن هر فردی را گفتار نامید و ماده خامی که در هر زبانی وجود دارد را زبان نام نهاد. به نظر وی عناصر زبان نشانه‌ها هستند و نشانه‌ها نیز دو وجه دارند؛ دال یا لفظ<sup>۱۲</sup> و مدلول یا معنی.<sup>۱۳</sup> از دیدگاه سوسور هیچ رابطه‌ای بین معنا و ایزه وجود ندارد. به همین خاطر می‌گویند که اشیای این عالم مخلوق زبان یا تصورات ما هستند. به عبارتی، معنی ساختاری است، یعنی معنای یک نشانه به رابطه آن با سایر نشانه‌ها بسته است، مثل معنای چراغ قرمز، وابسته چراغ سبز است، والا به خودی خود معنایی ندارد. شیوه بررسی ساختار زبان توسط سوسور به سایر حوزه‌ها نیز بسط داده شد و بعضی از اندیشمندان بعدی معتقد بودند از آنجایی که همه فرآورده‌های آدمی وسیله‌ای برای ارتباط هستند، لذا می‌توانیم آن‌ها را نیز همانند زبان تحلیل نماییم، به همین خاطر کسانی چون لوی اشتراوس در صدد کشف زبان خویشاوندی، آلتوسر در صدد کشف زبان سرمایه‌داری و بارت نیز در صدد کشف زبان خوراک برآمده بودند.

### پساساختارگرایی

پساساختارگرایی یک مکتب فکری منسجم یا یک تئوری

نقد یا سنجش خورد و یا سوژه اندیشنده می‌پردازد و به عبارتی دیگر، وی در این کتاب به تجزیه و تحلیل عقل برای تعیین حدود آن اقدام می‌کند.

اگر بخواهیم به طور خیلی خلاصه و مختصر حدود و ساختار خسر را از دیدگاه کانت برشماریم، این‌گونه می‌توانیم بیان کنیم که وی معتقد است ذهن دارای مقولاتی است که می‌تواند جهان را به توسط این مقولات تأویل<sup>۱۴</sup> نماید که در واقع شناخت، حاصل این تأویل است. کانت معتقد است که ما یک شی یا نومن داریم و یک فنومن. فنومن‌ها در واقع آن چیزی هستند که توسط این مقولات گیر ما می‌آید. به عبارتی، ما فقط به اندازه و قدر این مقولات از شی یا نومن چیزی گیر می‌آوریم که فنومن یا پایدار و یا عبارتی شناخت ما از شی است.

از این مباحث کانت می‌توان فرضیاتی را استخراج نمود که در واقع این فرضیات، فرضیات مابعدالطبیعی ساختارگرایی‌اند که عبارتند از:

۱. جهان محصول افکار و تصورات ما است؛ این فرضیه می‌خواهد «زیرساختار یا منطق افکار یا معانی کلی را نشان دهد». در واقع این را هم می‌خواهد نشان دهد که «جهانی که می‌بینیم، چگونه به دست ما یا به دست افکار یا تصورات ما ساخته می‌شود».<sup>۱۵</sup>

۲. جهان دارای الگویی منطقی است؛ جهان یا همان فنومن از آنجایی که بر اساس ساختار ذهن و مقولات ذهن درک و شناخته می‌شود، دارای ساختار یا الگویی منطقی دارد.

۳. مرگ سوژه؛ افراد بازبچه افکار و تصورات خویش‌اند و اعمال آن‌ها نه محصول انتخاب و تصمیم، بلکه حاصل زیرساختار افکار یا تصوراتشان، یعنی منطق این افکار یا تصورات است».<sup>۱۶</sup>

### زبان‌شناسی و ساختارگرایی

نکته بارز و برجسته در فلسفه معاصر توجه به عنصر زبان است؛ نکته‌ای که در فلسفه گذشته مورد غفلت قرار گرفته یا کم‌تر به آن توجه شده است. بر اساس دیدگاه فلاسفه جدید تأثیر عنصر زبان را نمی‌توان بر نظام‌های اندیشه نادیده گرفت. به همین خاطر عنصر زبان در اندیشه کسانی

## پساساختارگرایی یک مکتب فکری منسجم یا یک تئوری مشخص در حوزه خاصی از علوم نیست که بتوان به سادگی آن را توضیح داد یا تفسیر نمود

جامعه، از ارتباطات شخصی، از حوزه‌های چندگانه معانی مشترک و سمبول‌ها و عملکردهایی که آن‌ها را به اشکال گوناگون با گروه‌های خرده فرهنگی‌شان مشترک می‌گرداند و یا جامعه به عنوان یک واحد بزرگ‌تر، می‌گیرند.

ج) پاساساختارگرایی واقعیت را پاره‌پاره، رقیق و با خواص فرهنگی می‌بینند که نتیجه‌اش چنین است:

۱. توجه بیش‌تر پاساساختارگرایی به زمان‌های خاص، جزئیات، مضامین باریک‌بینانه موارد خاص.

۲. تأکید بیش‌تر بر هیأت و کالبد، قرار دادن انسان در درون متن زمان و تاریخ.

۳. توجه بیش‌تر به مختصات عمل فرهنگی، عرصه‌های عملکرد فرهنگی و گفتمانی.

۴. توجه بیش‌تر به نقش زبان و متنی بودن ساخت واقعیت و هویتان.<sup>۱۲</sup>

با این پیش‌فرض‌ها پاساساختارگرایی نقدهایی را بر اندیشه گذشتگان وارد می‌کند که در بعضی موارد با ساختارگرایی وجه مشترک دارد، که بعضی از نقدها را می‌توان چنین برشمرد:

۱. نقد تاریخ‌گرایی: پاساساختارگرایی و نیز ساختارگرایی این اندیشه که یک الگوی سراسری در تاریخ وجود دارد را به نقد می‌کشند.

۲. انتقاد از فاعل شناسا یا همان سوژه: پاساساختارگرایی این اندیشه را که انسان فاعل آزاد و عاقل است و فرآیندهای اندیشه وی از جبر شرایط تاریخی و فرهنگی رهاپند را نیز مورد نقد قرار می‌دهد.

۳. نقد معنا: این‌ها معتقدند رابطه دال و مدلول قراردادی است و معنا از طریق ارتباط دال با دال‌های دیگر به دست می‌آید.

### تفاوت ساختارگرایی و پاساساختارگرایی

۱. ساختارگرایی حقیقت را در پس یا درون متن جست‌وجو می‌کند، اما پاساساختارگرایی به رابطه دوسویه میان خواننده و متن به مثابه فرآیند تولیدی تأکید می‌ورزد، به عبارتی قرائت به صورت منفعل تبدیل به کنش می‌شود.

۲. نقد نشانه ثابت سوسور: در پاساساختارگرایی مدلول

مشخص در حوزه خاصی از علوم نیست که بتوان به سادگی آن را توضیح داد و یا تفسیر نمود. پاساساختارگرایی رویکردی است که در حوزه‌هایی چون جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی، نقد ادبی، فلسفه و... رواج یافته است و در نتیجه، خلاصه کردن و دسته‌بندی کردن آن کاری بس دشوار است، به همین خاطر سعی می‌نماییم برخی از پیش‌فرض‌های مهم پاساساختارگرایی و نیز بعضی از وجوه مشترک و متمایز آن را با اندیشه شناخته‌شده‌تر و قدیمی‌تر ساختارگرایی مشخص نموده و سپس به اندیشه دو تن از پاساساختارگرایان معروف در حوزه اجتماعی پرداخته تا به این طریق شناختی اجمالی از این اندیشه به دست آوریم.

### پیش فرض‌های پاساساختارگرایی

الف) رد و نفی مفاهیم کل‌گرایانه، ذات‌گرایانه و بنیادگرایانه.

۱. کل‌گرایانه: یک مفهوم کل‌گرایانه همه پدیده‌ها را تحت لوای یک مفهوم تبیین می‌کند. (مثل اراده خداوند)

۲. ذات‌گرایانه: یک مفهوم ذات‌گرایانه مدعی است که یک ذات یا واقعیتی وجود دارد که مستقل از زبان یا ایدئولوژی است. مثلاً زن بودن، حقیقت یا زیبایی وجود دارد.

۳. بنیادگرایانه: یک مفهوم بنیادگرایانه معتقد است که نظام‌های معنابخشی ثابت هستند.

ب) رد انسان مورد نظر تفکر روشن‌گری و فلاسفه ایده‌آلیست و مطرح نمودن انسان به‌عنوان سوژه با معنایی متفاوت.

۱. سوژه‌ها خلق می‌گردند: سوژه توسط عملکردها و مقصودهای فرهنگی و نیز اشغال موقعیت‌های معنایی متفاوت فرهنگی خلق می‌شوند. (به‌عنوان مثال عضو خانواده شدن، تعریف شغلی، اقتصادی و منطقی‌ای شدن).

۲. سوژه‌ها وجودهایی مادی، مجسم و حاضر در جهان فیزیکی‌اند.

۳. سوژه‌ها کاملاً اجتماعی‌اند. سوژه‌ها معنا و ارزش و هویت خود را از هویت گروهی‌شان، از عملکردهایشان در

## ساختارشکنی تکنیکی برای آشکار نمودن معنای چندگانه متن است. ساختارشکنی به معنی ویران کردن نیست، ساختارشکنی یعنی بی‌اثر و خنثی کردن یا ویران کردن دلالت معنایی

حضور و وجود بی‌میان‌جی کسی دیگر به معنی آن است که آنچه که ما می‌گوییم با معناست که از دیدگاه دریدا چنین نیست.

### مسئله معنا و ساختارشکنی

از دیدگاه دریدا همه معانی متنی و بین متنی‌اند و هیچ چیز خارج از متن وجود ندارد. به عبارتی، معنا به هیچ رو از طریق نسبت با عالم خارج از زبان به وجود نمی‌آید، هیچ چیز که ضامن معنا باشد نیست. تعبیر دیگر این فکر این است که معنا هیچ وقت حاضر نیست، بلکه در جای دیگری است، یعنی معنای یک واژه بسته به نسبت آن واژه با واژه‌های دیگر است، معنا بین واژه‌ها قرار دارد، نه در نسبت بین واژه و موضوع شناخت آن.

دریدا کلمه *Difference* را برای فرآیند معناسازی به کار می‌برد. وی معتقد است معنی یک کلمه تنها ناشی از تفاوتش از دیگر کلمات است. به عنوان مثال معنای سنگ فقط از طریق تفاوتش از گربه به دست می‌آید و فرآیند معناسازی یعنی بیرون کشیدن این فرقاها و تفاوت‌ها. معنی از طریق سرخوردن از یک کلمه به کلمه دیگر به دست می‌آید به همین خاطر از دیدگاه پساساختارگرایان و نیز دریدا تعیین معنی یک فرآیند لایق‌ناهی و بی‌پایان است و پیدا کردن تفسیر نهایی و کامل میسر نیست.

ساختارشکنی تکنیکی برای آشکار نمودن معنای چندگانه متن است. ساختارشکنی به معنی ویران کردن نیست، ساختارشکنی یعنی بی‌اثر و خنثی کردن و یا ویران کردن دلالت معنایی است. متنی که ساختارشکنی شده، یعنی سالاری یک وجه دلالت بر سویه‌های دیگر دلالت از بین می‌رود و متن چندساختی می‌شود. در ساختارشکنی، نظام نظری مورد نقد قرار می‌گیرد و به عبارتی، در ساختارشکنی آغازگاه نقد نه داده‌های موجود، بلکه شالوده فرهنگی مورد نقد قرار می‌گیرد.

یکی از نتایج ساختارشکنی آن است که اطمینان در تحلیل متنی به امکان تبدیل می‌شود. تفاسیر رقیب زیادی ممکن است وجود داشته باشند، ولی هیچ راه غیرتفسیری که اعتبار تفاسیر رقیب را بیان کند وجود ندارد.

تنزل پیدا می‌کند و دال منزلتی برتری می‌یابد. معنا هیچ وقت حاضر نیست، معنا حاصل از نسبت یک واژه با واژه دیگر است.

برای آشنایی بیش‌تر پساساختارگرایی به اندیشه دو تن از متفکران معروف پساساختارگرایی، یعنی دریدا و فوکو می‌پردازیم.

### ژاک دریدا

در وهله اول دریدا به نقد متافیزیک غربی می‌پردازد. وی معتقد است «متافیزیک غربی همواره زندانی عناصری دو قطبی بوده است که خود آفریده و بعد پنداشته است که واقعیت دارد»<sup>۱۵</sup> همانند بد در برابر نیک، نیستی در برابر هستی و... و قائل به تضاد بین این دو قطب بوده و یکی از دو قطب را گونه از شکل افتاده دیگری پنداشته مثل این‌که زشتی را از شکل افتاده زیبایی پنداشته است. اما دریدا این اندیشه متافیزیک غربی را مورد نقد قرار می‌دهد. به عنوان مثال دریدا تمایز گفتار و نوشتار و برتری گفتار بر نوشتار را رد می‌کند. وی عقیده دارد که متافیزیک غربی گفتار را بر نوشتار ترجیح می‌دهد چون می‌پندارد حضور ضامن معنا است. به عبارتی، در گفتار گوینده و شنونده حاضرند و هر چه قدر این حضور کامل‌تر باشد گفتار کامل‌تر است، و با



## عصر مدرن که عصر انسان است، انسانی ظهور می‌کند که هم فاعل شناخت است و هم موضوع شناخت، یعنی همان علوم انسانی

### میشل فوکو

میشل فوکو در مقاله «سوژه و قدرت» می‌گوید که «درست است که من کاملاً درگیر مسأله قدرت شدم، ولی هدف از تحلیل قدرت، تحلیل شیوه‌هایی است که انسان‌ها تبدیل به سوژه شده‌اند و مبارزه علیه قدرت را مبارزه علیه اشکال سوژه‌شدگی می‌داند.»<sup>۱۶</sup> فوکو دوره مدرن را دوره سوژه شدن یا دوره اعمال قدرت جدیدی می‌داند و به نقد آن می‌پردازد، البته در این نقد تحت تأثیر منتقدان بزرگ مدرنیته، یعنی نیچه (نقد قدرت)، فروید (نقد شهوت) و مارکس (نقد ثروت) قرار داشت. با این تفاوت که منتقدان مزبور «یک قدرت مرکزی چون دولت یا طبقه زمامداران را قادر مطلق فرض می‌کنند.»<sup>۱۷</sup> ولی فوکو معتقد است «قدرت در همه جا هست و هیچ جا نیست.» هیچ مرکز ثقلی برای قدرت نمی‌توان پیدا کرد.

اما قدرت از دیدگاه فوکو چیست؟ به طور خلاصه می‌توان گفت «قدرت همان هنجاری و متعارف کردن امور است»، «قدرت مجموعه‌ای از گزاره‌ها است که به گونه‌ای مستقل در تمامی نهادها تولید می‌شود و هر چه عینی‌تر و عملی‌تر باشد نافذتر است.»<sup>۱۸</sup>

حال مهم‌ترین سؤالات فوکو این است که:

- چگونه این گزاره‌ها ساخته می‌شوند؟
- چگونه اشکال مختلف گفتمان‌های علمی به‌عنوان نظامی از روابط قدرت ایجاد می‌شوند؟
- قواعد تشکیل شیوه‌های تفکر، یعنی روابط گفتمانی چیست؟
- مجموعه روابطی که در یک عصر تاریخی به کردارهای گفتمانی، دانش‌ها و علوم و نظام فکری وحدت می‌بخشد (ایپستمه) چیست؟
- پیوند میان دانش، حقیقت، قدرت و ذهنیت چگونه است؟

فوکو در کتاب‌های دیوانگی «و تمدن»، «زایش در مانگاه»، «نظریه گفتمان»، «تاریخ جنسیت»، «مراقبت و تنبیه» و... به این سؤالات جواب می‌دهد. فوکو در این کتاب‌ها داستان چگونگی پیوند معرفت و علوم را با قدرت، توضیح می‌دهد.  
وی معتقد است علوم خصوصاً علوم انسانی نقش

جدیدی در کنترل و نظارت انسان‌ها داشتند و حقیقت نابی را عرضه نکردند. علوم انسانی، علوم مشکوکنده که با دست‌یابی اندکی به معرفت عینی درباره انسان از طریق اصالت اثبات که دارای پشتوانه حقوقی و اخلاقی نیز بوده‌اند، بنیاد ساخت قدرت مدرن را تشکیل داده‌اند.

وی در کتاب «دیوانگی و تمدن» توضیح می‌دهد که چگونه نظارت و حبس و توقیف، علمی و ظریف می‌شوند و فوکو با بررسی تاریخ دیوانگی در دوران مدرن چگونگی پیوند عقل و جنون با قدرت را توضیح می‌دهد. وی معتقد است که در دوران قدیم تمایزی بین خرد و بی‌خردی وجود نداشت و در نتیجه، دیوانگان طرد نمی‌شدند. در عصر کلاسیک تمایز بین عقل و نابخردانگی به‌وجود آمد و نابخردان طرد می‌شدند و یک نظام حقوقی و اخلاقی متضاد و زبان و گفتمان تازه‌ای برای توصیف منشی آن‌ها شکل گرفت. عصر مدرن که عصر انسان است، انسانی ظهور می‌کند که هم فاعل شناخت است و هم موضوع شناخت، یعنی همان علوم انسانی. با ظهور علوم انسانی زندان بزرگ ساخته می‌شود و کل جامعه تبدیل به زندان می‌گردد. دیوانگی به‌عنوان بیماری روانی تلقی می‌گردد و معاینه روان‌پزشکی به وجود می‌آید، روان‌پزشکی زبانش نوعی تک‌گویی خردمحور است که فریاد بیمار روانی را خاموش می‌کند.

فوکو در کتاب «زایش در مانگاه» نیز همین روند را تشخیص می‌دهد. در قرن هجدهم بیمار به‌عنوان حقیقتی عینی و خارجی تلقی می‌شد. ولی در دوران جدید بیمار به‌عنوان جسدی بی‌جان تلقی می‌شود و پزشکی بالینی و کالبدشکافی به وجود می‌آید، گفتمان جدید پزشکی، گفتمانی است که موجب قدرت پزشکی و مرگ بیمار می‌شود.

فوکو در کتاب «تاریخ جنسیت»، جنسیت را در دوران جدید راهبردی در جهت اداره، تولید و نظارت بر اندام آدمیان و مناسبات اجتماعی معرفی می‌کند. جنسیت از دیدگاه وی اهرمی برای پیگیری بر وجود انسان می‌شود. انسان غربی به موجود متحیر اعتراف‌کننده تبدیل می‌شود؛ اعتراف در نظام قضایی، پزشکی، آموزش و پرورش، روابط خانوادگی و روابط عشقی. اعتراف در

## فلسفه غرب که به نوعی قائل به ساختار زیرین بوده و از طریق اندیشه درصدد رسیدن به ساختار زیرین برآمده بود، یک‌باره با طرح این‌که زبان واسطه شناخت است، دچار تزلزل می‌شود

پیروی می‌کند: «گفتارها را باید چونان پراتیک‌های ناپیوسته‌ای تلقی کرد که به هم برمی‌خورند و گاه با هم جفت می‌شوند، ولی در ضمن، از کنار هم رد می‌شوند بی آن‌که از هم خبر داشته باشند، یا یک‌دیگر را طرد می‌کنند.»<sup>۲۳</sup>

۳. خودویژگی: <sup>۲۴</sup> در گفتمان متداول گفتمان نمود و نماد واقعیتی فراگفتمانی است، اما از دیدگاه فوکو و برابر این اصل گفتمان «خشونت است که ما نسبت به اشیا روا می‌داریم.»<sup>۲۵</sup> به عبارتی، ما خواسته‌هایمان را بر پدیده‌ها نسبت می‌دهیم. به باور فوکو «ما باید خیال کنیم که جهان چهره خواندنی خود را به سوی ما برگردانده و کار ما فقط این است که اسرار آن را کشف کنیم.»<sup>۲۶</sup>

۵. برون‌بودگی: <sup>۲۷</sup> در گذشته از افلاطون تا دکارت و کانت، هگل، مارکس و فروید یک تقسیم‌بندی دوگانه‌ای را فرض می‌کردند، یکی را رویه و دیگری را مغز می‌دانستند و هدف از پژوهش را رسیدن از پوسته به مغز تلقی می‌کردند، اما فوکو معتقد است نباید درصدد این باشیم که از گفتار به هسته درونی و پنهان آن، به قلب اندیشه یا معنایی که گویا در قالب گفتار بروز خواهد یافت برسیم، بلکه باید خود گفتار را مبدأ بگیریم و از پیدایش و قاعده‌مندیش به سوی شرایط بیرونی امکان آن، به سوی چیزی که سلسله‌های تصادفی رویدادهایش را میسر می‌گرداند و حدود آن‌ها را تعیین می‌کند پیش برویم.»<sup>۲۸</sup> فوکو در روش تبارشناسیش از این اصل تبعیت می‌کند و جنبه درونی را رها می‌کند و به اسرار بیرونی پدیده‌ها می‌پردازد.

### نتیجه

شاید تغییر نقطه ثقل فلسفه از خورد و اندیشه به زبان، آغازگاه تغییر از ساختارگرایی به پساساختارگرایی باشد. فلسفه غرب از افلاطون تا هگل که به نوعی قائل به ساختار زیرین بوده و از طریق اندیشه درصدد رسیدن به ساختار زیرین برآمده بود، یک‌باره با طرح این‌که زبان واسطه شناخت است، دچار تزلزل می‌شود، زبان نسبت به خورد متزلزل‌تر، سپال و سطحی‌تر است. این‌جا هیچ واقعیت اصیل وجود ندارد یا لااقل دیگر نباید دنبال

دوران گذشته فقط در مذهب و در مقابل کشیش و نیز در مقابل قدرت سیاسی صورت می‌گرفت، ولی امروز بشر در برابر علم اعتراف می‌کند.

از دیدگاه فوکو انتشار جنسیت در دوران جدید یعنی شخصی شدن، طبی شدن و رمزار شدن زندگی جنسی. بدن کانون جنسیت می‌شود و در نتیجه، علم مجبور به کشف رموز زیست‌شناسی و روانی جنسیت می‌گردد و به دنبال آن اعمال قدرت بر بدن صورت می‌گیرد و به عبارتی، شهوانی شدن قدرت به وجود می‌آید.

به نظر فوکو چند استراتژی مهم در دوران مدرن برای انتشار جنسیت و شهوانی شدن قدرت به وجود آمد که عبارت بودند از:

۱. استراتژی هیجان‌پذیر شمردن بدن زنان، بدنی اشباع شده از جنسیت که موجب شد زن وارد گفتمان‌های تحلیل علم پزشکی شود.
۲. آموزش‌پذیر شمردن زندگی جنسی کودکان، انجام اقداماتی در جهت کنترل و مراقبت از کودکان.
۳. قرار دادن زاد و ولد در کانون توجه جامعه و دولت.
۴. انحرافات جنسی به‌عنوان بیماری.<sup>۲۹</sup>

### روش‌شناسی فوکو

فوکو در کتاب «نظم گفتار» اصولی را که در روش‌هایش به کار گرفته است، در چهار اصل خلاصه می‌کند که عبارتند از:

۱. برگرداندن معنا یا واژگونی: <sup>۳۰</sup> «وقتی مکتب خاصی از رویدادی تاریخی تفسیر خاصی ارائه می‌دهد، می‌توان با طرح تفسیر و تعبیر مقابل آن، زمینه اندیشه تازه‌ای را در آن خصوص مهیا کرده.»<sup>۳۱</sup> به‌عنوان مثال، در تاریخ دیوانگی. فرض گفتمان سنتی این بود که با گسترش روان‌شناسی و روان‌پزشکی پیشرفت‌های چشم‌گیری در برخورد با جنون حاصل شد و این برخورد انسانی‌تر و مؤثرتر شد، اما فرض مخالفت فوکو این بود که تغییر صرفاً ناشی از ضرورت‌های اجتماعی و سیاسی بود و فقط صورت سلطه عوض شد.
۲. گسست یا ناپیوستگی: <sup>۳۲</sup> این اصل می‌گوید هر دوره‌ای انگاره و سامان خاص خود را دارد و از عقلانیت خاصی

۲. احمدی، بابک، ساختار تأویل متن، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۲.

۳. برنز، اریک، میشل فوکو، احمدی، بابک، تهران، نشر ماهی، ۱۳۸۱.

۴. بازوکی، شهرام، دکارت و مدرنیته، تهران، فصل‌نامه فلسفه، دوره جدید، سال اول، شماره اول، ضمیمه مجله ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.

۵. تورن، الن، نقد مدرنیته، مردی‌ها، مرتضی، تهران، گام نو، ۱۳۸۰.

۶. دریفوس، هیوبرت، رابینو، پل، میشل فوکو فرانسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک، بشیریه، حسین، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱.

۷. ساراپ، مادن، پسا ساختارگرایی و پسامدرنیسم، تاجیک، محمدرضا، تهران، نشر نی، ۱۳۸۲.

۸. ضیمران، محمد، میشل فوکو: دانش و قدرت، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۸۱.

۹. فوکو، میشل، نظم‌گفتار، پرهام، باقر، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۸۰.

۱۰. فوکو، میشل، مراقبت و تنبیه، سرخوش، نیکو، جهان‌نیده، افشین، تهران، نشر نی، ۱۳۸۲.

۱۱. کانت، اماتول، سنجش خردناب، ادیب سلطانی، میرشمس‌الدین، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲.

۱۲. کریب، این، نظریه‌های مدرن در جامعه‌شناسی، مهاجر، محبوبه، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۸.

۱۳. نوریس، کریستوفر، شالوده‌شکنی، یزدانجو، پیام، تهران، نشر شیرازه، ۱۳۸۰.

14. Lye, John, Some post- structural Assumptions, www.brocku.com.



واقعیت اصیل گشت، کل واقعیت تبدیل به متن می‌گردد و چیزی خارج از متن نیست و این متن است که ما و جهان را می‌سازد. در جهان ساختارگرایی برخاسته از متافیزیک مدرن جهان ساختاری دارد و متن حامل معنایی ثابت است که می‌توان این ساختار و معنای ثابت متن را از طریق اندیشه و کنار زدن روساختار کشف کرد، اما در دنیای پسا ساختارگرایی معنا متنی است نه ساختاری، بازی معنا در متن، تعلیق درآوردن ارتباط دال و مدلول و کشف معانی متعدد و لایتناهی مطرح است. دیگر اصل زیرینی وجود ندارد و به زعم فوکو ژرف‌کاوی گذشتگان برای رسیدن از پوسته به مغز و زیرساخت موجب انحراف می‌گردد و بر اساس تبارشناسی و بر طبق اصل برونیت (برون‌بودگی) باید به جلوه‌های حقیقت که در سطح بیرونی قرار دارند و پرداخت.

پی‌نوشت:

1. Post - Structuralism

2. Post

3. Method

4. Cogito ergo sum

۵. بازوکی، ۱۳۷۹، ۱۷۴.

۶. کانت، ۱۳۶۲، ۹۱.

۷. همان، ۱۴.

8. Interpretation

۹. کریب، ۱۳۷۸، ۱۶۰.

۱۰. همان، ۱۶۲.

۱۱. ساراپ، ۱۳۸۲، ۲۲.

12. Signifier

13. Signified

14. Lye. 1997.

۱۵. احمدی، ۱۳۸۲، ۳۸۴.

۱۶. دریفوس، ۱۳۷۹، ۲۴۸ - ۲۴۳.

۱۸. همان، ۲۸۱.

۱۷. تورن، ۱۳۸۰، ۲۸۰.

۱۹. دریفوس، ۱۳۷۹، ۲۹۵ و ۲۹۳.

20. Renversement

۲۱. ضیمران، ۱۳۸۱، ۳۸.

22. Discontinuity

۲۳. فوکو، ۱۳۸۰، ۴۶.

24. Specificity

۲۶. همان.

۲۵. همان، ۴۷.

27. Exteriority

۲۸. همان.

منابع:

۱. احمدی، بابک، ساختار و هرمنوتیک، تهران، گام‌نو، ۱۳۸۱.